



فصلنامه مطالعات راهبردی • سال پنجم • شماره سوم و چهارم • پاییز و زمستان ۱۳۸۱ • شماره مسلسل ۱۷ و ۱۸

اطلاع رسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱۱ سپتامبر

در نظرخواهی از دانشوران

مقدمه

دانشوران این شماره، تأثیرات پدیدهٔ سپتامبر را بر حوزه‌هائی چون «نبرد با تروریسم»، «استراتژی آمریکا برای سلطه بر جهان»، «آینده دولتهای ملی» و «فرصتها و تهدیدهای جمهوری اسلامی ایران»، از منظر تئوریک و راهبردی، به بحث و تحلیل گذارده و هر کدام به فراخور موضوع گفت‌وگو، بایدها و نبایدهای فرآیند سیاستگذاری در نظام جمهوری اسلامی را در قبال این رویداد ترسیم کرده‌اند. آنچه در صفحات آتی می‌خوانید حاصل گفتگوی فصلنامه با صاحب‌نظران ذیل است:

۱. دکتر محمدباقر خرمشاد معاون آموزشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

۲. دکتر محمدرضا تاجیک رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری

۳. امیرحسین علی‌نقی مدیر مسئول فصلنامه مطالعات راهبردی

۴. دکتر سیداسدالله اطهری پژوهشگر ارشد در مرکز تحقیقات علمی و مطالعات

استراتژیک خاورمیانه

۵. دکتر داود هرمیداس باوند عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه علامه طباطبائی.

۶. دکتر سیدجلال‌الدین دهقانی فیروزآبادی عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم

سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

جنگ آمریکا بر ضد «تروریسم»؛ گمانه‌های نظری در گفتگو با دکتر محمدباقر خرمشاد

فصلنامه: جناب آقای دکتر خرمشاد، به نظر جنابعالی ایالات متحده

در حمله احتمالی خود به عراق چه اهدافی را تعقیب می‌کند و کدام

چارچوب تئوریک برای تبیین هجوم نظامی آمریکا مناسب‌تر است؟

محمدباقر خرمشاد: ساده‌ترین و بسیط‌ترین گمانه عبارت است از آنچه که از جانب خود آمریکا به عنوان انگیزه و هدف حمله به عراق مطرح می‌شود یعنی مبارزه با تروریسم و دفع خطر سلاحهای کشتارجمعی. اما به نظر می‌رسد که جدای از این هدف رسمی و اعلانی، اهداف غیراعلانی ولی مهم‌تری جهت تحلیل و تبیین وجود دارند. کمااینکه تاکنون نیز سازمانهای بین‌المللی و دولتها و ملت‌های جهان هدف رسمی و اعلانی دولت بوش را نپذیرفته‌اند و ترجیح می‌دهند به گمانه‌های دیگری متوسل شوند در عین حال در سطح اهداف غیراعلانی نیز گمانه‌های متنوع، چندلایه و پیچیده‌ای وجود دارند که می‌توان آنها را در پنج سناریو خلاصه کرد:

۱. برقراری نظم نوین جهانی: در این گمانه سخن از این است که هیات حاکمه فعلی آمریکا با برآوردی که از وضعیت فعلی جهان و توان نظامی - اقتصادی خود دارد، قصد آن کرده است که جهان را به سوی نظامی تک‌قطبی سوق دهد که خود در آن قطب برتر یا قطب راهبر باشد. در این سناریو آمریکا طرح خود را از ضعیف‌ترین حلقه زنجیر نظامهای سیاسی یعنی افغانستان آغاز کرده است. دیگر نظام بیمار نیز رژیم عراق است که هدف بعدی است و بدین ترتیب تا برقراری هژمونی آمریکا روز به روز کار سخت‌تر خواهد شد چراکه در فازهای بعدی این سناریو نوبت به قدرتهای بزرگ جهان که برخی نیز متحدان آمریکا در نظام گذشته بین‌الملل بودند، فراخواهد رسید. در این سناریو در نهایت آمریکا متحدی ندارد چون قرار است قدرت شماره یک و برتر جهان باشد. در نتیجه همه نظامهای دیگر، رقیب و در صورت شدید بودن رقابت دشمن آمریکا محسوب خواهند شد. در این حالت بیداری زودرس یا بیدارسازی بازیگران مهم جهانی مثل اروپا، ژاپن، روسیه و چین می‌تواند این سناریو را عقیم گذارد چون بنا به فرض پیش گفته این بازیگران نیز از اهداف این طرح در فازهای بعدی محسوب می‌شوند. در این حالت اگر ایران هدف شماره ۳ یا ۴ ایالات متحده آمریکا فرض شود، باز هم به گونه‌ای بالقوه در صف اتحاد و در موضع و موقعیت مشترک با همه بازیگران جهانی قرار گرفته است. در این صورت باید زمان را خرید و به آگاهی دادن پرداخت. کشتن وقت و پناه بردن به نهادهای بین‌المللی و مذاکرات دو جانبه و

چندجانبه با بازیگران مهم منطقه‌ای و جهانی می‌تواند تعیین کننده باشد. به خصوص افکار عمومی جهانی امروزه بسیار مهم و حساس است.

۲. نفت و انرژی: در این گمانه مهم‌ترین هدف آمریکا از حمله به عراق سلطه بر منابع نفتی جهان در قرن ۲۱ فرض می‌شود. این گمانه بر مفروضاتی چند بنا شده است: نخست اینکه جهان در قرن بیست و یکم همچون قرن بیستم گریزی از انرژی فسیلی ندارد و یافتن جایگزینی برای انرژی فسیلی به این زودی‌ها امکان‌پذیر نیست. دوم اینکه تسلط بر انرژی جهان و منابع آن تسلط بر جهان را به همراه خواهد داشت. سوم اینکه مهم‌ترین منبع انرژی جهان در قرن ۲۱ در خاورمیانه، خلیج فارس، خزر، آسیای میانه و قفقاز یافت می‌شود. سایر منابع در حال اتمام بوده و به پایان خود نزدیک می‌شوند. در نتیجه مفروضات بالا، تسلط بر منطقه خاورمیانه و خلیج فارس برای هر بازیگر بزرگ و ابرقدرت جهانی، امری حیاتی به حساب می‌آید. و امروزه ضعیف‌ترین حلقه و اتفاقاً دومین منبع نفتی جهان عراق است. سلطه بر عراق، سلطه بر خاورمیانه و خلیج فارس را به همراه خواهد داشت و راه و پایگاهی خواهد بود به سوی خزر، آسیای میانه و قفقاز. در این حالت مهم‌ترین مانع ایران خواهد بود و در نتیجه می‌تواند هدف بعدی آمریکا باشد. بنابراین در این سناریو جنگ بر سر نفت خواهد بود. برخی را اعتقاد بر این است که این جنگ از قبل مراحل خود را طی کرده است یعنی در فردای جنگ دوم خلیج فارس فرانسه و روسیه علیرغم وجود تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق، شروع به سرمایه‌گذاری گسترده در نفت این کشور کردند. در واقع این دو بازیگر مهم بین‌المللی مدتهاست که در این بازی خطرناک وارد شده و مهره‌چینی کرده‌اند و علت مخالفت آنها و نیز اصرار آمریکا بر وارد شدن قدرتمندان در این بازی همین است.

در این حالت نیز همانگونه که مشاهده می‌شود عراق و شاید در آینده نزدیک ایران تنها بازیگران مورد هدف آمریکا نباشند. بازی بر سر نفت بازی بسیار پیچیده‌ای است که بازیگران متعددی در آن حاضرند کافی است که موقعیت شناسانه زنگهای خطر را برای بازیگران مهم به صورتی عینی به صدا درآورد. در این بازی حتی عربستان نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین متحدین گذشته آمریکا مورد هدف خواهد بود. در این سناریو تعداد بازیگران با آمریکا زیاد نخواهد بود. بایستی قطبهای قدرت ایجاد کرد تا در سایه آن آرام زیست و بهره برد.

۳. استقبال از ایده جنگ تمدنها: در این گمانه چنین تصور می‌شود که هیات حاکمه فعلی آمریکا نظریه هانتینگتون را پذیرفته و رفتن جهان به سمت نوعی جنگ تمدنها را ناگزیر می‌دانند. در نتیجه این کشور به عنوان نماینده و رهبر تمدن غرب خود را برای وارد شدن به جنگی آماده می‌کند که قریب‌الوقوع و حتمی است. در این جنگ بر اساس نظریه هانتینگتون یکی از قطبهای اصلی منازعه و درگیری تمدن اسلامی خواهد بود. پس باید تمدن اسلامی را قبل از ورود رسمی و

علنی به جنگ آینده تضعیف و کنترل کرد و از آنجا که مرکز ثقل تمدن اسلامی در خاورمیانه و خلیج فارس است، این منطقه و به خصوص حلقه‌های ضعیف زنجیره کشورهای اسلامی در این طرح موضوعیت و اولویت می‌یابند. این سناریو از حلقه‌های ضعیفی چون افغانستان و عراق شروع می‌شود ولی هدف اصلی آن تضعیف و شکستن قدرت و اقتدار کشورهای بزرگ اسلامی نظیر ایران، عربستان، مصر، سوریه و حتی ترکیه خواهد بود. در این سناریو هدف از حمله به عراق تجزیه این کشور است چرا که با تجزیه عراق احتمال محقق ساختن طرح بالا ممکن خواهد شد. تجزیه عراق منجر به شکل‌گیری کردستانی در شمال این کشور خواهد شد که امکان تجزیه ایران، ترکیه و سوریه را به همراه خواهد داشت. تجزیه جنوب عراق هم چنین امکان تجزیه جنوب ایران و بخشهایی از عربستان را نیز ممکن خواهد کرد. به علاوه می‌توان بخشهایی از عراق را به اردن داد تا این کشور در واگذاری بخشهایی از سرزمین خود به فلسطینیان برای تشکیل یک دولت فلسطینی - بدون تعرض به سرزمینهای ۱۹۴۸ اشغالی - همکاری نماید. در این حالت مسأله اسرائیل و امنیت آن نیز حل خواهد شد.

در این سناریو تعداد قابل توجهی از متحدین دیروز و فعلی آمریکا از اهداف اصلی لشکرکشی این کشور به منطقه خاورمیانه خواهند بود. وحشت ترکیه و تذکرها و اخطارهای مکرر سیاستمداران این کشور در خصوص کردستان مستقل شمال عراق و نیز ابراز نگرانی‌های سعودی‌ها در محافل خصوصی در این چارچوب قابل تحلیل است. در این سناریو باید منتظر تجزیه کشورهای بزرگ اسلامی خاورمیانه به کشورهای کوچکتر و در نتیجه شکل‌گیری دولت‌های جدید و به تبع آن تغییر جدی در جغرافیای خاورمیانه بود.

۴. واقعیت سیاسی خاورمیانه: بر اساس این گمانه، آنچه که آمریکا را به حمله به عراق وادار کرده است، واقعیت سیاسی خاورمیانه است که در جهت مخالف اهداف آمریکا در این منطقه در حال تحول و پیشرفت است. تلاشهای ابتدایی آمریکا برای کنترل و جهت‌دهی به این تحولات موثر واقع نشد، و اکنون چاره‌ای جز حضور نزدیک برای اعمال برخی اصلاحات توأم با فشار نمانده است. در نتیجه، اقدام آمریکا در حمله به عراق یک اقدام پیشگیرانه است؛ پیشگیری از آنچه در حال وقوع است و مدل‌سازی برای آنچه که باید محقق شود.

دو واقعیت سیاسی در خاورمیانه و کشورهای اسلامی در حال شدن است که هیچ یک به نفع آمریکا نیست و بایستی در مقابل آن کاری صورت داد. این دو واقعیت عبارتند از:

الف - فشار برای دموکراسی از پایین و مقاومت از بالا در مقابل آن: تحولات اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه طی دهه‌های گذشته باعث رشد گرایش به مردم‌سالاری و مشارکت‌گروه‌های اجتماعی نوظهور در سیاست و قدرت شده است. این تقاضای روزافزون برای مشارکت سیاسی و

حضور در عرصه سیاست و قدرت توسط حکومت‌های سنتی و پادشاهی ممالک مسلمان نادیده گرفته می‌شود و تلاش‌های آمریکا برای تحمیل برخی اصلاحات از بالا ناموفق بوده است. رشد تقاضا برای مشارکت در سیاست از طرف ملت‌ها - که در قاعده هرم قدرت یعنی ملت‌ها و گروه‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری است - از یک طرف و مقاومت حکومتها و ناتوانی روانی و ساختاری آنها برای پاسخگویی به این تقاضاهای فزاینده از جانب دیگر شرایطی را فراهم آورده است که تغییر و تحول در حکومتها را اجتناب‌ناپذیر کرده است. این تغییرات یا باید کنترل شده ایجاد شود و یا اینکه سرنوشتی نظیر سرنوشت شاه ایران در انتظار حکومت‌های منطقه خواهد بود و در حالت دوم به خطر افتادن منافع آمریکا در منطقه قطعی و جدی است پس باید به طور کنترل شده به ایجاد تغییرات پرداخت. ولی سران کشورهای اسلامی یا این خطر و ضرورت را درک نمی‌کنند و یا از عملی‌سازی تغییرات عاجزند، بنابراین باید پایگاهی در منطقه ایجاد کرد که از آنجا بشود این تغییرات را رهبری کرد. مدلی ساخت که مینا و الگوی عمل تغییرات در سایر کشورها قرار گیرد. این پایگاه می‌تواند عراق باشد و مدل حکومتی آن که توسط آمریکا طراحی خواهد شد می‌تواند الگویی باشد برای سایر کشورهای منطقه که بر اساس این تحلیل تغییر در آن الزامی و گریزناپذیر است. در نتیجه حمله به عراق با هدف الگوسازی برای تحولات سیاسی جبری آینده در کشورهای اسلامی و کنترل این تغییرات صورت می‌گیرد. الگویی که در آن هم دموکراسی به عنوان پاسخی به تقاضای توده‌ها و گروه‌های اجتماعی در کشورهای اسلامی لحاظ می‌شود و هم منافع آمریکا تأمین می‌گردد، چرا که در این مدل اصحاب قدرت خود را وامدار و مدیون آمریکا خواهند دانست.

ب - رشد فزاینده اسلام‌گرایی در منطقه و جهان اسلام: واقعیت عینی دیگری که وجود دارد و در راستای منافع آمریکا نیست، پدیده اسلام‌گرایی است. میل و اقبال به اسلام‌گرایی که از چند دهه گذشته آغاز و با وقوع انقلاب اسلامی در ایران شدت یافته است برای منافع آمریکا در منطقه بسیار خطرناک است، در نتیجه باید راهی برای کنترل آن جست. ولی از آنجا که اسلام‌گرایی در سطح توده‌ها و ملت‌های مسلمان فراگیر شده این امر کار ساده‌ای نخواهد بود. نخستین راه‌حل آمریکا برای مقابله با اسلام‌گرایی نه تنها نتیجه مثبتی به همراه نداشت بلکه تبعات منفی فراوانی به دنبال داشت. این راه‌حل عبارت بود از خلق، تاسیس و تشویق یک نحله یا جریان اسلام‌گرایی جدید در مقابل اسلام‌گرایی از نوع و مدل ایرانی، تا هم به تقاضای موجود پاسخی گفته و هم کاملاً در کنترل و اختیار باشد. این مدل که با پشتوانه سیاسی آمریکا و پشتوانه مالی برخی از کشورهای اسلامی منطقه برای مقابله با اسلام سیاسی ایران شکل گرفت، در آن زمان توسط رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی(ره)، اسلام آمریکایی نامیده شد. وهابیت پشتوانه فکری این

مدل بود و حکومت طالبان تجلی بیرونی آن. آمریکا غافل از بنیادهای سلفی‌گرانه این جریان که آن را بسیار مستعد بنیادگرایی در مفهوم خاص آن می‌نمود به این جریان دامن زد و حتی با کمکهای فراوان، القاعده را یاری رساند تا کنترل افغانستان را در اختیار گیرد. ولی این جریان در روند تکامل خود با بازگشت به اصول خشک سلفی به نوعی بنیادگرایی واقعی در جهان اسلام دامن زد که قشری‌گرا، منجمد و متحجر بود و آتش این بنیادگرایی خیلی زود دامن آمریکا را گرفت، به خصوص اینکه سیاستهای دوگانه و ضداسلامی آمریکا در دوران بوش پسر در ماجرای فلسطین و اسرائیل کاملاً رخ نمایاند. حرکت‌های ضدآمریکایی القاعده در جهان، به ویژه ماجرای ۱۱ سپتامبر (در صورتی که وقوع آن توسط نیروهای القاعده درست باشد) نقطه پایانی بود بر این مدل خودساخته آمریکاییان.

ولی هنوز اسلام‌گرایی از رشد فزاینده‌ای در کشورهای اسلامی برخوردار است و حاکمیت اسلام‌گرایان نیز در تضاد آشکار با منافع آمریکاست. پیروزی قابل توجه اسلام‌گرایان در انتخابات مراکش، بحرین، ترکیه و... نمونه‌هایی از این واقعیت انکارناپذیر است. حمله به عراق می‌تواند این فرصت را در اختیار آمریکا بگذارد که در این کشور با تلفیق نوعی اسلام‌گرایی کنترل شده و اجزایی از دموکراسی مدلی ایجاد کند که با آن هم به نیازها و تقاضاهای موجود پاسخ گفته و هم کنترل کلان جریان اسلام‌گرایی را در دست گرفته و آنرا به مسیر مورد نظر خود هدایت کند. در این فرض حکومت آینده عراق یک حکومت اسلام‌گرای دموکراتیک ولی نه از نوع ایران بلکه یک مدل جدید آمریکا پسند خواهد بود. در این حالت آمریکا، هم به تقاضا برای دموکراسی و هم به تقاضا برای اسلام‌گرایی پاسخ گفته بدون اینکه خطری جدی بتواند منافع آمریکا را در منطقه تهدید نماید.

در صورت تحقق این سناریو باید منتظر تحولات سیاسی جدی در آینده خاورمیانه بود. تحولاتی که طی آن رژیم‌های سیاسی عرب منطقه با تغییرات کیفی و بنیادین مواجه خواهند شد. عدم دقت آمریکاییان در این طرح احتمال قوت‌گیری مدل مردمسالاری دینی ایران را به همراه خواهد داشت که در تعریف و تصور آمریکاییان یک خطر جدی برای منافع آنها به حساب می‌آید.

۵. کنترل جدی انقلاب اسلامی و مدل مردمسالاری دینی جمهوری اسلامی ایران

در این گمانه سخن از این است که هدف آمریکا از حمله به عراق همچون حمله به افغانستان، ایجاد پایگاه‌هایی در کشورهای منطقه و محاصره انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران است. چرا که مهم‌ترین تهدید و مانع بر سر راه اهداف و منافع آمریکا در خاورمیانه ایران و انقلاب اسلامی است. با ادامه حیات این مدل زنده و پویا حتی اسرائیل که پایه اصلی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه به حساب می‌آید، با تهدید جدی و خطر اضمحلال روبرو خواهد شد. در نتیجه اگر

ایران کنترل یا خنثی و یا از سر راه برداشته شود، مهم‌ترین مانع فرا روی اهداف و منافع ملی در خاورمیانه برداشته خواهد شد. در غیر این صورت آمریکا با یک چالش فزاینده در این منطقه روبه‌رو خواهد بود. به خصوص اینکه بدیل‌ها و آلترناتیوهای طراحی شده برای جایگزینی آرمان‌ها و جذابیت‌های این انقلاب تاکنون نتوانسته است موفقیت چندانی کسب کند. تقاضا برای اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی در کلیه جوامع اسلامی منطقه به ویژه با عملکرد اسرائیل روندی رو به رشد دارد و چون جز انقلاب اسلامی کالای جالب توجه دیگری برای اشباع این بازار سیاسی و فرهنگی موجود نیست این خط وجود دارد که آرمان و اهداف این انقلاب که در تضاد آشکار با اهداف و منافع آمریکاست، فراگیر شده و مشتریان زیادی بیابد، فراگیر شدن این اهداف خطری غیرقابل انکار برای اسرائیل و سایر اهداف و منافع آمریکا در منطقه خواهد بود. پس باید کانون این خطر را کنترل کرد و سرچشمه آن را خشکانید.

در این سناریو هدف آمریکا بعد از عراق، ایران خواهد بود. در این گمانه تصور بر این است که هیچ یک از دکترین‌های روسای جمهور قبلی آمریکا در خصوص کنترل ایران و دفع تهدید این کشور موفق نبوده است. پس باید طرحی نو درافکند و این طرح نو همان است که پس از واقعه ۱۱ سپتامبر هیات حاکمه آمریکا در منطقه آغاز کرد. طرحی که از افغانستان آغاز شد، با عراق ادامه خواهد یافت و در نهایت به ایران ختم خواهد شد.

فصلنامه: با توجه به شرایط موجود کدام گزینه با منافع ملی ایران

سازگارتر است؟ حمله آمریکا به عراق یا تمکین عراق در برابر

سازمانهای بین‌المللی؟

خرمشاد: به نظر می‌رسد آنچه منافع ملی ایران را بیشتر می‌تواند تامین کند، یک عراق ضعیف شده و یک آمریکای ناموفق است. یعنی اگر ایران بتواند شرایطی پیش آورد یا از شرایط موجود چنان استفاده کند که عراق کاملاً تضعیف شود و آمریکا هم به اهداف خود نرسد، منافع ملی ایران در حد مطلوب تامین شده است. یکی از راه‌کارها، آن است که مسأله در چارچوب سازمان ملل چنان پیش رود که سلاحهای میکروبی، شیمیایی و کشتار جمعی عراق هر چه بیشتر تخریب شده و توان عراق از این لحاظ به حداقل برسد. اگر چنین شود و آمریکا به دلیل مخالفت‌های بین‌المللی و موانع جهانی نتواند مداخله مستقیم نظامی کرده و تغییرات بنیادین در عراق ایجاد کند، پیروز این میدان نخواهد بود. رویه نشدن چنین مداخلاتی و حضور آمریکا در کنار مرزهای غربی ایران یک پیروزی برای سیاست خارجی ایران و تامین‌کننده هر چه بیشتر منافع ایران خواهد بود. اما در صورتی که تصمیم آمریکا در حمله به عراق جدی‌تر شده و به مرز عمل برسد به نظر می‌رسد بهتر

باشد که ایران اشتباه خود در افغانستان را (یعنی ترغیب متحدین به جنگ با طالبان) تکرار نکند. همکاری نکردن با آمریکا می‌تواند به فرسایشی شدن جنگ در عراق بیانجامد که آن نیز برای منافع ملی ایران بهتر است. بدترین حالت برای ایران، پیروزی بزرگ هر یک از دو بازیگر عراق یا آمریکا در بازی فعلی است که در هر دو حالت ایران باید منتظر خطرات و صدماتی باشد.

فصلنامه: به نظر شما در صورت وقوع جنگ علیه عراق، دولت

بحران در کشور ما باید از چه عناصری تشکیل شود؟

خرمشاد: در شرایط فعلی دیپلماتها و وزارت خارجه ایران نقش اول را دارند و باید به جای ژنرالها و سربازها در یک جنگ دیپلماتیک ایفای نقش نمایند. عراق با فشار بین‌المللی برای خلع سلاح روبروست و این به نفع ماست. آمریکا هم با موانع متعدد بین‌المللی برای حمله به عراق روبروست و این نیز به نفع ماست. بنابراین ایران باید با کار سیاسی و فعالیت دیپلماتیک آن فشارها را تشدید کرده و جهت دهد تا به اوج برسد و به حمله آمریکا به عراق منجر نشود. هیاتهای دیپلماتیک ایران باید به صورت دائم در پایتختهای عربی منطقه، پایتختهای اروپایی و آفریقایی و اسلامی کار کند تا این موانع مستحکم‌تر شده و راه بر حمله یک جانبه آمریکا بسته شود. در صورت جدی‌تر شدن حمله آمریکا به عراق تشکیل اطاق بحران در ایران ضروری است. این اطاق می‌تواند در شورای عالی امنیت ملی و با ترکیبی از نیروهای دیپلمات وزارت خارجه، نیروهای سیاسی، کمیسیون مربوطه مجلس، نیروهای نظامی ارتش، سپاه، نیروهای انتظامی، اطلاعاتی و امنیتی تشکیل شود. خروجیهای اطاق بحران می‌تواند در شورای عالی امنیت ملی تبدیل به تصمیم شود و همه دستگاههای دولتی و نهادهای غیردولتی موظف به اجرا و رعایت این تصمیمات باشند.

چالش‌های آمریکا و متحدانش در مسیر تدبیر بحران ۱۱ سپتامبر در گفتگو با دکتر محمدرضا تاجیک

فصلنامه: آقای تاجیک، به نظر جنابعالی، بحران ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده را با چه چالش‌هایی در سطح بین‌المللی مواجه کرده است؟ محمدرضا تاجیک: متعاقب حادثه ۱۱ سپتامبر، دست نامرئی آدام اسمیتی، یکباردیگر منافع و مصالح بس متعارض و متمایز را به هم گره زده و زنجیره‌ای به ظاهر همگون از هویتها و تمایلات ناهمگون ایجاد کرده است. یکبار دیگر این دست و اراده نامرئی، نظم جهانی را در معرض بازنشائی دیگر قرار داده است. اما بی‌تردید آمریکا و متحدانش نیز با چندین چالش جدی در مسیر خود به سوی تضمین امنیت و اقتدار در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۳ روبرو هستند: چالش تبدیل این تراژدی بزرگ به فرصت بزرگ، چالش زمان، چالش حفظ اراده مشترک، چالش بعد از صدام حسین، چالش بروز، ظهور و تشدید صور نوین تروریسم، چالش بازخوردهای منفی چندگام به پس نهادن در سیاستهای منطقه‌ای و بین‌المللی، چالش تداوم هژمونی آمریکا بر کشورهای به اصطلاح آزاد، چالش‌های ناشی از بازی با حاصل جمع غیر صفر (امتیازدهی به کشورهای نظیر روسیه، چین، هند، ترکیه و...) و چالش باز انشاء و باز تقریر نظم نوین جهانی.

چنانچه آمریکا و متحدانش نتوانند چالش‌های مزبور را تدبیر کنند، ممکن است در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۳، جهان شاهد تکرار حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اسطوره شدن بن‌لادن و تولد بن‌لادنیسم، پیروزی و شکست بازیگران ثالث و شکست پیروزمندان متصور، بی‌نظمی بدیع و قرار گرفتن در آستانه «برخورد تمدنها» باشد.

فصلنامه: در مسیر تدبیر این چالشها از سوی آمریکا و متحدانش،

کدام نقش محتمل برای ایران و عراق در نظر گرفته شده است؟

تاجیک: چنانچه ۱۱ سپتامبر را مقدمه و آغاز پروژه استراتژیک بازسازی نظم نوین جهانی به هژمونی آمریکا بدانیم، در آن صورت خاورمیانه (به ویژه خلیج فارس)، فرصت‌زاترین و در عین حال تهدیدزاترین منطقه در قلمرو و حوزه منافع و امنیت ملی آمریکا و متحدانش است. در این شرایط، ایران و عراق به عنوان دو هژمون بالفعل منطقه‌ای در گذشته و بالقوه در حال حاضر، (به اعتقاد بسیاری از آمریکاییها) ضریب تهدیدزایی‌شان افزونتر از ضریب فرصت‌زایی‌شان شده است. (در مورد ایران به این دلیل که از یک سو چندان امیدی به تحقق اصلاحات جدی باقی

نمانده و از سوی دیگر، ایران و انقلاب آن استعداد فرصت‌زایی گذشته خود را - فرصتهایی همچون: حضور نظامی قویتر آمریکا در منطقه، جایگزینی تهدید ایران به جای تهدید اسرائیل در اذهان اعراب، تعریف و تثبیت هژمون جدید منطقه‌ای در قالب شورای همکاری خلیج فارس، حل مشکل افغانستان، مقابله با حضور و سیاست شوروی در منطقه، فروش افزونتر تسلیحات و... - از دست داده است.) در تحلیل و اقدام نهایی اروپا متحد طبیعی و روسیه و بسیاری از کشورهای دیگر نیز، متحد منفعت محور آمریکا هستند و خواهند بود. با توجه به این مقدمات، آمریکا باید نظم تعریف شده خود را در این شرایط تاریخی و از رهگذر حل مشکل ایران و عراق بر منطقه تحمیل کند و در این مسیر از اتحاد استراتژیک کشورهای اروپایی و بسیاری از کشورهای دیگر - به رغم اتخاذ مواضع لفظی مخالف - برخوردار خواهد بود. بنابراین برخورد آمریکا و متحدانش با عراق و ایران بدیهی و طبیعی است؛ در عین حال که شکل و نوع این برخورد از یک سو در گرو تصویر و تحلیلی است که تصمیم‌سازان و تدبیر پردازان آمریکایی از شرایط کنونی ایران و عراق در ذهن دارند و از سوی دیگر در گرو مواضع متخذه توسط این دو کشور در روزهای آتی خواهد بود.

فصلنامه: به نظر شما شرایط کنونی ایران کدام تصویر را در اذهان تصمیم‌سازان آمریکا بازنمایی می‌کند و این تصویر مستعدگزینش کدام راهبرد از میان راهبردهای گوناگون برخورد با ایران است؟

تاجیک: نخست اینکه در شرایط کنونی ایران به یک واحد غیرقابل تصمیم (برزخی و کدر) تبدیل شده است بدین معنا که موازنه تهدید و فرصت ناشی از واحدی به نام ایران (بیشتر به علت حاکمیت دوگانه آن) بسیار متلاطم، سیال و غیرقابل پیش‌بینی است.

دوم، اگرچه ایران امروز مستعد تغییر است. لکن این تغییر نه از نوع انقلابی بلکه از نوع اصلاحی است. سوم، اسقاط نظام کنونی بیشتر از رهگذر توسل به ساز و کارها و پویایی‌های درونی و نه بیرونی ممکن است. چهارم، نظام کنونی فاقد آلت‌رناتیو مقبول و مشروع بیرونی است و پنجم، با وجود گذشت بیش از دو دهه از انقلاب کماکان رفتار و واکنش ایرانیان در شرایط ویژه غیرقابل پیش‌بینی است. لذا برترین گزینه استراتژیک، ادامه سیاست «هویج» و «چماق» به طور کلی و ادامه سیاست «مهار» به طور خاص است. آمریکا به خوبی به اهمیت بازی کردن با کارت ایران برای تحقق اهداف آتی منطقه‌ای خود واقف است. هم‌چنین این کشور در یک نگاه واقع‌بینانه به خنثی بودن ایران در مقابل اقدامات آتی آمریکا در منطقه آگاه است. بنابراین در این چارچوب، استراتژی آمریکا در کوتاه‌مدت: تبدیل ایران به یک «نق‌زن همراه» و در درازمدت تبدیل آن به یک «همراه همراه» است. با این رویکرد تحلیلی، حمله تمام عیار آمریکا به ایران منتفی است، لکن امکان حملات نظامی ضربتی و مقطعی به برخی از مراکز حساس کشور وجود دارد.

فصلنامه: به منظور خنثی کردن راهبرد مذکور، کدام راهکارها را

برای تصمیم‌سازان کشورمان پیشنهاد می‌کنید؟

تاجیک: من هفت راهکار را پیشنهاد می‌نمایم که عبارتند از:

۱- سیاست تشنج‌زدایی با کشورهای اروپایی و منطقه‌ای باید به صورت بارزتر و جدی‌تری تعقیب شود.

۲- سیاست «هویج و چماق» با بیان و منطق ایرانی، باید در دستور کار قرار گیرد. به بیان دیگر از یک سو باید به آمریکا نشان داد که بدون کارت ایران امکان بازی موفق در منطقه وجود ندارد. از جانب دیگر باید نشان داد که امکان روزه‌هایی برای نزدیک شدن به ایران و بهره‌برداری از کارت این کشور وجود دارد و نسبت به شانس از دست دادن این کارت در صورت هرگونه اقدام نظامی هشدار داد.

۳- تشدید فعالیتهای حقوقی و بین‌المللی از مجاری سازمان ملل و سازمانها و اتحادیه‌های منع و محدودیت سلاحهای کشتار جمعی، میکروبی، هسته‌ای و... که ایران در آنها عضویت دارد.

۴- متنفی کردن هرگونه بهانه (همچون حضور سپاه در افغانستان، ورود طالبان به ایران و پاره‌ای از اظهارات تهییج‌کننده برخی مقامات) به صورت قاطع و عاجل.

۵- تلاش در جهت تشدید و تعمیق روح و اراده جمعی به وجود آمده در قبال «تهدید آمریکا».

۶- پرهیز از هرگونه اقدامی که موجب خدشه‌دار شدن رابطه ایران و کشورهای اروپایی

می‌شود.

۷- بازتولید ادبیات و فرهنگ ضدامپریالیستی (ضدآمریکایی و ضدشیطان بزرگ) اوایل انقلاب

(به لحاظ آثار مفید روانی آن).

۱۱ سپتامبر و آینده دولتهای ملی در گفتگو با امیرحسین علینقی

فصلنامه: جناب آقای علینقی! کدام وجه از حادثه ۱۱ سپتامبر توجه شما را بیش از دیگر وجوه آن به خود جلب کرده است؟

امیرحسین علینقی: این حادثه را می توان از بسیاری ابعاد مورد توجه قرار داد. اینکه اهداف در داخل ایالات متحده انتخاب و برج های دوقلو و ساختمان پناگون مورد حمله قرار گرفتند. دو هواپیما برای حمله به برج ها دزدیده شد و با فاصله زمانی مشخصی به برج ها اصابت کردند تا حداقل صحنه اصابت دومین هواپیما با وضوح تمام در سراسر جهان مشاهده شود. همچنین شهر محل حادثه شهر نیویورک انتخاب شد، شهری که مرکز سازمان ملل متحد، سمبل ایالات متحده، سمبل سرمایه داری، آزادی و آزادی خواهی و شهر آسمان خراش هاست. این حادثه نتیجه شلیک گلوله و یا انفجار بمب نبوده است. لذا به این حادثه از زوایای گوناگونی می توان نگریست. با این وصف بنده ترجیح می دهم با مطالعه این حادثه در قالب یک فرایند، آن را در ضمن پدیده های به نام «جهانی شدن تهدید» مورد توجه قرار دهم. به عبارت دیگر این حادثه را نماد تام و تمامی از واقعیتی می دانم که آن را جهانی شدن تهدید نام می نهم.

فصلنامه: جهانی شدن تهدید را چگونه تعریف و توصیف می کنید؟

علینقی: یکی از بزرگترین مشخصه ها و ویژگی های دوران پس از عهدنامه های وستفالی، محور بودن دولت - کشور در کانون مباحث مربوط به تهدید و امنیت بوده است. از آن زمان به این سو، امنیت را در قالب مفهومی به نام امنیت ملی تجربه کرده ایم. در واقع دولت - کشورها در کانون مطالعات امنیتی قرار داشته اند و امنیت آنها هدف عمده هر تفکر امنیتی بوده است. اینکه در متون به این نکته اشاره شده است که دولتها هدف و مرجع مطالعات امنیتی هستند، ناظر به همین نکته است. در این دوره دولت - کشورها تنها مرجع و هدف امنیت هستند. آنها همچنین ابزارهای موثر برای ایجاد امنیت را در انحصار دارند. آنها ارتش تشکیل می دهند و تدارک سلاح می بینند تا امنیت خویش را حفظ کنند. حتی به این مقدار نیز بسنده نمی کنند و انحصار این ابزارها را در اختیار خویش می گیرند و دیگران را از وارد شدن به این امور منع می کنند، و متخلفین را مجازات می کنند. حتی جان و امنیت انسان های زیادی را به بهانه «امنیت ملی» و «امنیت شهروندان» در جنگ های داخلی و خارجی و در مجازات هایی که نسبت به برخی کسان (آنها که دولتها ایشان را

مجرم می‌نامند) اعمال می‌شود، هزینه می‌کنند. دولتها همچنین دست در جیب مردم برده و با عنوان مالیات از عایدی آنها برداشت می‌کنند و در مقام پاسخ به اعتراض آنها، امنیت را بهانه می‌کنند. لذا از زمان عهدنامه‌های وستفالی، دولت - کشورها نه تنها هدف و مرجع اصلی از ایجاد امنیت بوده‌اند، بلکه عامل ایجاد امنیت بوده‌اند و ابزارهای آن را در انحصار خود داشته‌اند.

فصلنامه: آیا در ارتباط با تهدید نیز همین استدلال را می‌توان اقامه کرد؟

علینقی: در ارتباط با تهدید نیز همین ویژگی‌ها قابل شمارش است. در طول این دوره بیشتر تهدیدها از مبدا یک کشور به قصد تحت تاثیر قرار دادن کشور دیگر تدارک شده‌اند. کشورها به یکدیگر حمله کرده و یا گروههایی را مورد حمایت قرار داده‌اند تا دیگر کشورها را مورد تهدید قرار دهند. تجربه جنگ‌های متعدد میان کشورها از یکسو و تلاش‌های بیشماری که کشورها از طریق گروهها و سازمان‌های وابسته به خود در تضعیف کشورهای دیگر به خرج داده‌اند، نمادی از رابطه مثبت میان مفهوم تهدید و پدیده دولتهای ملی در عصر پس از عهدنامه‌های وستفالی است. از جمله مفاهیمی که در این دوره به کرات مورد استفاده قرار گرفته واژه مرز است. در واقع مفهوم «مرز» برای فاصله انداختن میان واحدهای ملی و تهدیداتی که متوجه آنهاست وضع شد. در گفتمان دولتهای ملی هر آنچه که به نحوی حیات دولت - کشورها را مورد هجوم قرار داده یا آن را نفی نماید، یک تهدید است. سلاح و سخت‌افزار نظامی، گروهها و سازمانهای طرفدار و وابسته در آنسوی مرز، موقعیت جغرافیایی مناسب و بسیاری اصطلاحات دیگر محصولات زبان‌شناختی این دوران هستند. همه اینها ابزارهایی هستند که در اختیار دولتها قرار دارند تا دیگران را ناامن ساخته (تهدید کرده) و خود را از تهدید دور سازند. نتیجه اینکه برای قرن‌ها منبع اصلی تهدید از «دولتها» سرچشمه گرفته و «دولتها» را نیز مورد هدف قرار داده است. این ویژگی در جوامعی که زودتر و بیشتر فرایند دولت - کشورسازی را طی کرده‌اند نمود بیشتری داشته و دارد.

فصلنامه: آیا مقصود از جهانی شدن تهدید این است که ویژگی‌های

امنیت و تهدید که محصول دوره پس از عهدنامه‌های وستفالی است،

دگرگون شده است؟

علینقی: با اذعان به این نکته که در حال گفت‌وگو از یک دوره و دوران هستیم که ممکن است سالها و دهه‌ها طول بکشد، پاسخ این سوال را مثبت می‌دانم. ما به کرات از واژه جهانی شدن در ادبیات روزمره خود استفاده می‌کنیم در حالی که از عمر این اصطلاح حدود ۲۰ سال می‌گذرد. کاربرد این واژه به این معناست که مفهوم «مرز» به عنوان یک واژه جغرافیایی در حال زوال است،

زیرا که جوهره این اصطلاح، نفی مفهوم مرز به معنای جغرافیایی آن است (توجه داشته باشیم که سنت وستفالی) در بطن خود به مفهوم مرز توجه ویژه‌ای داشت، و آن را بیش از هر چیز در خصلت‌های جغرافیای‌اش مدنظر قرار می‌داد. پل ویریلیو اعلام کرده است که محل جنگ دیگر در جغرافیا یا جغرافیای نظامی نیست و نبردهای آینده، در فضای سبیرتیک و سپهر اطلاعاتی شکل خواهند گرفت.

اگر ما می‌خواستیم با اتکا به مفهوم مرز از اصطلاحی استفاده کنیم که جغرافیایی فراتر از جغرافیای یک کشور را تحت پوشش قرار دهد، نیازی به ابداع واژه «جهانی شدن» نداشتیم. واژه «بین‌المللی» تمام آن نیاز را پوشش می‌داد. با این وصف ما در بسیاری مفهوم سازی‌ها از واژه «جهانی» و نه «بین‌المللی» در ادبیات رایج خود استفاده می‌کنیم. به نظر می‌رسد که این تحول زبان‌شناختی نماد حرکت از دنیایی است که در آن مفاهیم «مرز» و «ملی» خصلتی کلیدی داشته است (عصر دولتهای ملی).

امروز بسیاری از امور روزمره ما جهانی شده‌اند، به این معنا که میزان تأثیرگذاری پدیده‌ای به نام مرزهای ملی یا جغرافیایی در آنها به حداقل خویش رسیده و باز هم در حال کاهش است. اینکه اقتصاد جهانی شده به این معناست که تأثیر منفیری به نام جغرافیا و مرز (و به تبع آنها دولتهای ملی) در امور اقتصادی رو به کاستی گذاشته است. امروزه به سختی می‌توان کالایی را محصول یک کشور خاص دانست. قطعاتی از یک کالا در تایوان و قطعاتی در شمال فرانسه و بخش دیگری از قطعات آن در دره سیلیکون تولید می‌شود و بسته‌بندی آن، محصول سنگاپور است و توسط شرکتی به فروش می‌رود که در ژاپن ثبت شده است. جالب اینکه به سختی بتوان سهامداران آن شرکت را ژاپنی دانست. برخی از آمریکاییان از جمله سهامداران این شرکت هستند. همچنین تعدادی از بازنشستگان سوئدی، شاهزادگان عرب و خانواده‌های طبقه متوسط در روسیه مکزیک و مرکز اروپا تعدادی از سهام این شرکت را خریده‌اند. اینکه فرهنگ و یا ارتباطات نیز جهانی شده به همین معناست. صحنه برخورد هواپیمای دوم به برجهای تجارت جهانی را بسیاری از مردم جهان، بدون تأثیرگذاری عنصر زمان، جغرافیا و یا مرز دیدند و در حیرت فرو رفتند. این صحنه‌ها بدون نیاز به کوچکترین تلاش فلسفی داستان جهانی شدن ارتباطات را تشریح و تبیین کرده است.

فرایند جهانی شدن همان‌طور که به پیش می‌رود فرصت‌ها و تهدیدهای مرتبط با خود را نیز می‌آفریند. در همین نقطه است که فرصت‌ها و تهدیدها نیز جهانی می‌شوند و خصلت ملی و جغرافیایی خود را از دست می‌دهند.

فصلنامه: تاثیر این پدیده‌ها (جهانی شدن تهدید و فرصت) بر دولتهای

ملی چیست؟

علینقی: تجربه حیات جمعی بشر ثابت کرده است که مناسفانه به خوبی از فرصتها بهره نبرده‌ایم، لذا در دوره جدید نیز شاید نتوان انتظار خاصی از جامعه بشری در بهره‌برداری از فرصتها داشت. به عبارت دیگر و با اتکا به تجربه تاریخی حیات بشر می‌توان مدعی شد که فرصتها به عنوان نقاط و لحظات کلیدی در سرنوشت بشر و برپایی نظامات اجتماعی و سیاسی نقش موثری نداشته‌اند. در مقابل، این تهدیدها بوده و هستند که در همه حال خود را بر بشریت تحمیل کرده‌اند. دلیل این امر را شاید بتوان به ارزشمند بودن امنیت و بقا، و نفی تهدید برای انسان نسبت داد.

از نگاه هابز این غلبه تهدیدها بود که بشر را به اجبار از وضعیت طبیعی خارج کرد و ساخت دولت - کشور را جایگزین مدل‌های قبلی کرده است. از این زاویه منشا و علت اصلی شکل‌گیری دولت - کشورها، غلبه تهدید و ترس بود که امکان کارایی نظام آناارشی یا وضعیت طبیعی را منتفی ساخته و بشر را مجبور به تاسیس ساخت جدیدی به نام دولتهای ملی کرده است.

تاسیس دولتهای ملی اگرچه در داخل کشورها نوعی نظام مبتنی بر مهندسی را جایگزین وضعیت طبیعی و بافت آناارشی جوامع کرد، اما در فراسوی دولت - کشورها کماکان مدل رفتاری حاکم، مدل مبتنی بر نظام آناارشی و وضعیت طبیعی بوده و فضای رفتاری در فراسوی دولتهای ملی، فضای «بین‌المللی» نامیده شد. در اینجا با یک سوال کلیدی مواجه می‌شویم، آیا در دنیای «جهانی» شده، می‌توان «بین‌المللی» زیست؟

پاسخ هابز به این سوال روشن است. مادام که تهدیدهای ناشی از جهانی شدن آنقدر شدید و جدی نباشند که بشر را در معرض انتخاب میان «بین‌المللی» بودن و «بقا»ی خود قرار دهند، امکان ادامه حیات در سطح کره بر اساس نظام آناارشی و وضعیت طبیعی فراهم خواهد بود. در غیر این صورت، و به علت اهمیت و ارزشمند بودن عنصر امنیت برای نوع بشر، نظام آناارشی در سطح بین‌المللی امکان ادامه حیات نخواهد داشت. ناگفته پیداست که این تحلیل به معنای تحول از نظام دولتهای ملی به سوی نظام و الگوی سیاسی جدیدی است.

پیش شرط اصلی برای گذر به دوره جدید و تغییر در الگوی ملی، آن است که ویژگی‌ها و آثار تهدید به قدری وسعت و عمق یافته باشد که در یک ارزیابی کلی (و نه در حد یک حادثه خاص) دست نامریی در نظام آناارشی از بسامان و امن کردن اوضاع ناتوان گردد. این امر زمانی محقق می‌گردد که تهدید «جهانی» شده باشد. آنگاه که تهدید، به معنای دقیق کلمه جهانی گردد، ابزارهای نظام آناارشی (مثلاً سیستم‌های دفاع موشکی، تانک‌ها، جنگنده‌ها) از جلوگیری از وقایع ضدامنیتی ناتوان گردیده و تهدید با حداقل ساز و برگ بیشترین تلفات را بر آماج خود تحمیل خواهد کرد. در

آخرین گزارش استراتژی امنیت ملی ایالات متحده که در سپتامبر ۲۰۰۲ به کنگره این کشور تقدیم شد، عیناً به این نکته اشاره شده است. در این گزارش آمده، دشمنان ما تا پیش از این برای آسیب رساندن به ما نیاز به ارتش‌های بزرگ و مجهز داشتند اما اکنون شبکه‌های ناپیدا از افراد می‌توانند جراحات و ناامنی فراوانی را با مخارجی کمتر از هزینه یک دستگاه تانک بر ما تحمیل کنند. این عبارت کوتاه با روشنی و وضوح تمام به توصیف جهانی شدن تهدید می‌پردازد، و ناتوانی و زوال واحدهای بزرگی مانند دولت‌های ملی را در مقابل ویژگی‌های جدید تهدید اعلام می‌کند. تهدید و ترس جهانی شده و به مرور ارتباط خود را با دولت‌های ملی از دست داده و می‌دهد. این به آن معناست که تهدیدات خرد و سیال شده‌اند و به راحتی قابل ردیابی و شناسایی نیستند. در عین حال پیشرفت علمی باعث شده تا نه تنها از دامنه و میزان آثار تخریبی تهدیدات کاسته نشود بلکه لحظه به لحظه آثار آن افزایش یابد. حادثه ۱۱ سپتامبر به روشنی حکایت از این امر می‌کند که چگونه یک گروه شبه‌نظامی (که در گفتمان وستفالیا چندان محل اعتنا نیست) با به کارگیری ابزار غیرنظامی (هوایماهای مسافربری) ضربه سهمگینی را بر پیکر دولتی وارد می‌سازد که در جستجوی سلاح‌های ضدموشک است.

فصلنامه: چه چیزی جایگزین دولت‌های ملی خواهد شد؟

علینقی: اینکه به طور دقیق چه چیزی جایگزین دولت‌های ملی خواهد شد می‌تواند تا حدی موضوع پیش‌بینی‌ها و گمانه‌زنی‌ها قرار گیرد. با این وصف به نظر می‌رسد که آینده بیش از آنکه مصنوع گمانه‌زنی‌های ما باشد، محصول رفتارها و عملکردهای ماست. از این رو نمی‌توان الگوی قطعی و مشخصی را ترسیم کرد، از آن گذشته برای پیش‌بینی و تخمین‌های علمی نیز به نظر می‌رسد که نیاز به فرصت و ظرفیتی بیش از حوصله این متن داشته باشیم.

در این میان یک نکته مشخص است و آن اینکه، اگر بپذیریم که تهدید جهانی شده است، نخواهیم توانست آنگونه که امروز از جهان‌بینی، مفاهیم، متغیرها و ابزارهای ملی جهت حل و فصل مسایل خود استفاده می‌کنیم، بهره ببریم. در فرض جهانی شدن تهدید، ضروری خواهد بود تا خود را از درون گفتمان دولت‌های ملی خارج ساخته و در گفتمان جهانی تنفس نماییم. خطاب قرار دادن دولت - کشورها و خط و نشان کشیدن برای آنها، بازگشت به دوران حصارهای گمرکی، جلوگیری و مقابله با مهاجرت و محدود کردن مهاجرین، و فعال کردن مجدد پروژه‌هایی مانند پروژه‌های ضدموشک بالستیک در عصر جهانی شدن تهدیدات، به معنای به کارگیری ابزارهای حل و فصل مسایل یک دوره تاریخی در دوره دیگر است.

در حال حاضر دولت‌های ملی عناصر اصلی کنش در سطح فراملی هستند. آنها نه دوست دارند

و نه می‌توانند عرصه را در مقابل تهدیدات جهانی خالی کنند. با این وصف همه چیز در حال جهانی شدن است و جهانی شدن، فرصتها و تهدیدهای خاص خود را به همراه دارد. اینکه چرا بشر تاکنون از فرصتها به خوبی بهره نبرده است، نیاز به برخی تبیین‌های فلسفی دارد. اما نکته مسلم آن است که برخلاف فرصتها، تهدیدات خود را بر بشر تحمیل کرده‌اند. اگر بپذیریم که با غلظت یافتن تهدیدات در جوامع بشر، امکان ادامه حیات نظام‌های فئودالی با جنگ‌های سی‌ساله و خونریزی‌های فراوان همراه بوده و به قصد فرار از این آثار، نظام کنش سیاسی از جغرافیای محدود فئودالیسم به جغرافیای ملی منتقل گردیده است، اکنون که با تنگ شدن و پر مخاطره شدن فضای کنش در سطح فوق ملی مواجه هستیم (جهانی شدن تهدید)، به ناچار مجبور خواهیم بود که گذار به الگوی جدیدی را در سالها یا دهه‌های آینده تجربه کنیم.

تهدید تا پیش از این نیز می‌توانسته جهانی باشد، کما اینکه در نتیجه نشت رادیواکتیو از یک نیروگاه هسته‌ای شوروی، مسایل عدیده‌ای برای کشورهای اروپایی پدید آمد. با این وصف تاکنون این تهدیدات به آن سطح از شدت و غلظت نرسیده‌اند که به عنوان یک «مساله» برای بشر مطرح شوند. به نظر می‌رسد که به مرور در حال تبدیل شدن تهدید به یک «مساله» برای نوع بشر هستیم. حادثه ۱۱ سپتامبر اگر چه تنها یک حادثه است، اما به علت برخی ویژگی‌ها که در آن نهفته است، می‌تواند به عنوان شاخص و نماد گذر از دوران «ملی بودن تهدیدات» به دوران «جهانی شدن تهدیدات» مورد ارزیابی قرارگیرد. از این زاویه و به نظر من اهمیت و ویژگی حادثه ۱۱ سپتامبر قابل مقایسه با نماد ورود به عهد دولت - کشورها (عهدنامه‌های وستفالی و یا جنگ‌های سی‌ساله) است. اگر مساله جهانی شدن تهدید و آثار آن بر جایگاه دولتهای ملی در ساختار سیاسی جهان معاصر مورد پذیرش قرار گیرد، برخی آثار و تبعات روش‌شناختی را شاهد خواهیم بود. بسیاری از پیش فرض‌های ما در زمینه تعاریف و مسایل امنیتی و استراتژیک با چالش مواجه می‌شوند و مصادیق تهدید و فرصت امنیتی نیز دچار دگرگونی خواهد شد. جالب اینکه خطوط تمایز میان سلاح‌های نظامی و غیرنظامی نیز فرسوده می‌شوند. به علاوه فهرست بلندبالایی از واژگان به فرهنگ لغات امنیتی ما افزوده شده و برخی واژگان موجود در این فرهنگ، اهمیت خود را از دست داده و یا از آن حذف خواهند شد. ابزارهای سنجش امنیت و تهدیدات نیز دگرگون می‌شوند و جنبشهای جدیدی مدعی خواهند بود که علم و صلاحیت مربوط به این سنجشها را دارا هستند. این جنبشها احتمالاً با دولتهای ملی وارد چالش خواهند شد و صلاحیت‌ها، جهت‌گیری‌ها، ارزیابی‌ها و تصمیم‌گیری‌های امنیتی دولتها را فاقد دقت لازم خواهند انگاشت. همین چالش و نوع نگرش و پاسخ دولت - کشورها به پدیده جهانی شدن تهدید، یکی از مهم‌ترین مسایل کمره در سال‌های پیش‌روست.

تأثیرات ۱۱ سپتامبر بر تفکرات ایرانیان در حوزه سیاست خارجی در گفتگو با دکتر سیداسدالله اطهری

فصلنامه: جناب آقای اطهری، به نظر جنابعالی در فهم چیستی

حادثه ۱۱ سپتامبر چه دیدگاههایی در ایران وجود دارد؟

سیداسدالله اطهری: با مطالعه متون و ادبیات سیاسی ایران بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر پنج دیدگاه را می‌توان ردیابی کرد. نخست دیدگاه توطئه محور است؛ این دیدگاه معتقد است که حادثه ۱۱ سپتامبر کار خود آمریکایی‌هاست که با طراحی دقیق، در حال پیشبرد نظم نوین جهانی و جنگ تمدنها هستند. گسترده‌گی عملیات، استفاده از تکنولوژی برتر، نوع دستیابی به اهداف و دقت در منهدم کردن اهداف مهم‌ترین شواهد این دیدگاه است. دوم دیدگاه مداخله‌جویانه است. از نظر این دیدگاه بنیادگرایان افراطی اسرائیل به خاطر سرکوب فلسطینی‌ها (که افکار عمومی بسیاری را در جهان بسیج کرده و حتی در غرب نیز رویکردی به سوی آنها ایجاد شده است). این حادثه را خلق کردند و از آن حداکثر استفاده را به عمل آوردند. مهم‌ترین مستند فکری اینها حضور نداشتن یهودی‌ها در روز انفجار برجهای دوقلو است. سوم دیدگاه بنیادگرایانه است، که گفته می‌شود گروههای اسلامی بنیادگرا به دلیل فشار فزاینده‌ای که آمریکا به ویژه در قضیه فلسطین بر کشورهای اسلامی وارد کرده است تلاش کردند آمریکا را زیر سوال برده و آسیب‌پذیری آن را نشان دهند. بر مبنای این ایده القاعده به خاطر ضدیتش با آمریکا به این اقدام دست زد. دیدگاه چهارم این پدیده را مدرنیستی و ضد دولت دانسته و بر این عقیده است که گروههای حاشیه‌ای که بیشتر در کشورهای توسعه نیافته به سر می‌برند به خاطر فقر، دیکتاتوری، فساد و همچنین فقدان آزادیهای مدنی به ویژه در کشورهای عربی خاورمیانه دست به چنین اقداماتی زدند. دیدگاه پنجم گروه عقل محور است که عامل این اقدام را گروههای افراطی و بنیادگرا می‌داند. اینها با اینکه عقل‌گرا هستند بیشتر بر بسترها و زمینه‌های این اقدام مانند بی‌عدالتی بین‌المللی، تبعیض نژادی، تلاش و سیطره فرهنگ غربی و تحقیر فرهنگ اسلامی و... تأکید می‌کنند.

فصلنامه: در بعد رفتارشناسی، کدام رفتارها را می‌توان در برابر

حادثه مذکور در ایران بازشناسی کرد؟

اطهری: از لحاظ رسمی، دولت جمهوری اسلامی ایران به سرعت اقدام تروریستی را محکوم کرد، این رفتار، رفتار انطباقی و دیدگاه عاطفی محور بوده است که ایرانیان مانند سایر کشورهای

منمدن در لایه‌های و جریانات اجتماعی خود برخی اقدامات سمبلیک را انجام داده، اظهار همدردی کردند و پیام‌های تسلیت‌آمیز به ملت آمریکا داده شد و از تروریسم اعلام انزجار شد. به لحاظ رفتار عقلانی نیز، ضمن محکوم کردن این پدیده و همدردی با خانواده قربانیان و ملت آمریکا و همچنین فاصله گرفتن از بنیادگرایان به تحلیل محیط و بستر جامعه‌شناختی و بین‌المللی این حادثه پرداخت. برخی از گروه‌ها به اقدامات مقاومت‌آمیز دست زدند و زمانی که ایران به عنوان یکی از محورهای شرارت مطرح شد اینها سعی کردند نوعی مقاومت را در هر نقطه و مکان به عنوان پاسخ مطرح کنند.

فصلنامه: به نظر جنابعالی، ۱۱ سپتامبر چه تأثیری بر تفکرات

موجود در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی داشته است؟

اطهری: لازم به توضیح است که در حوزه سیاست خارجی ایران چند طیف فکری وجود داشت که حادثه ۱۱ سپتامبر در تکامل فکری آنها مؤثر بود. این طیف‌های فکری که هر کدام در جای خود بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذارند عبارتند از: اول تفکر گذار از جهان سوم‌گرایان به نو جهان سوم‌گرایان، دوم تفکر غرب‌گرایان منافع ملی محور که البته مانند تقی‌زاده نمی‌اندیشیدند، سوم رفرمیست‌ها که در حال حاضر به عنوان افسانه رفرمیست مطرح هستند. چهارم عمل‌گرایان، پنجم منطقه‌گرایان شش ژئوپلیتیک‌گرایان و هفتم بنیادگرایان هستند. جهان سوم‌گرایان غرب را در ادبیات سیاست خارجی ایران که به شکل حقوقی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطرح شده تبدیل به غیریت می‌کنند و نوعی ابراز همدردی با جهان سوم می‌کنند. ولی بعد از ۱۱ سپتامبر ما متوجه می‌شویم که نو جهان سوم‌گرایان بیشتر متوجه کشورهای اسلامی می‌شوند و تمام کشورهای مبارز یا عرب از اولویت آنها خارج شده و بیشتر به مسائل منطقه و کشورهای اسلامی معطوف می‌شوند.

غرب‌گرایان منافع ملی محور نقش سیاسی چندانی ندارند و در نهادهای دولتی هم حضور ندارند بلکه حضور آنها بیشتر در جامعه مدنی است و گرایش‌ات نسل سوم توجه آنها را به خود جلب کرده است. به نظر آنها ایران باید به توان قدرت ملی خود نگاه کند تا پرستیژ خود را افزایش دهد. آنها پدیده ۱۱ سپتامبر را یک فرصت برای ایران تلقی می‌کنند، بیشتر فایده‌گرا، فایده‌شناس و موقعیت‌شناس هستند و مسایل را در چارچوب هزینه - فایده بررسی می‌کنند. آنها ضرورت ورود ایران به سازمان تجارت جهانی را یادآور می‌شوند و معتقدند به کارگیری قواعد و مقررات سازمان مذکور بدون موافقت آمریکا، - حداقل موافقت تاکتیکی اش - موفقیت چندانی نخواهد داشت. زیرا ایران نمی‌تواند بدون رضایت آمریکا آنچنان که می‌خواهد از شرایط تجاری برخوردار شود.

بنابراین، مطابق نظر آنها کامیابی اقتصادی ایران بدون ارتباط اقتصادی مناسب با آمریکا امکان‌پذیر نیست. در این راستا، آنها زمان انتخاب ریاست جمهوری خاتمی را زمان مناسبی برای اندیشیدن به این موضوع می‌دانستند گرچه معتقدند که مباحث وی چندان عمیق، جامع و کافی نبوده، اما اگر این دیدگاهها ادامه پیدا می‌کرد می‌توانست دیوار بی‌اعتمادی را از بین ببرد. آنها علاوه بر کامیابی اقتصادی دلیل دیگری نیز مطرح می‌کنند که به امنیت ملی و تامین منافع ملی کشور بازمی‌گردد. به نظر آنها، کج فهمی است که بیان‌دیشیم ایران می‌تواند جانشین اسرائیل شود یا می‌تواند روابط اسرائیل با آمریکا را تخریب کند. اینها معتقدند که این لابی اسرائیل نیست که منافع آمریکا را در منطقه شکل می‌دهد بلکه اقتضاء منافع ملی آمریکا است که از این لابی‌ها در سطح منطقه استفاده می‌کند. بنابراین ایران نمی‌تواند مدت زیادی در انتظار تخریب روابط آمریکا و اسرائیل باشد. در مجموع، آنها بیشتر اقتصاد محور هستند و به آینده ایران می‌اندیشیدند و معتقدند که آینده ایران در مسایل مربوط به آب، گاز، نفت و انرژی هسته‌ای است و این مسایل در صدر اولویت‌های ایران است و ایران بدون آمریکا نمی‌تواند به اینها دست یابد. آنها همزیستی و مسالمت‌آمیز، حسن همجواری و عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر را مطرح می‌کنند و می‌گویند جهان کنونی جهانی مادی است و نمی‌توان آن را به زودی با معنویت همراه کرد. باید در این جهان هرج و مرج گونه به دنبال منافع ملی خودمان باشیم. ایران نباید به دلالتها مانند ترکیه و متحدان آمریکا در منطقه اعتماد کند چرا که از طریق آنها نمی‌شود به آمریکا نزدیک شد. در طول مدت طولانی قطع رابطه ما با آمریکا، روسیه و اروپا همواره با کارت ایران بازی کرده‌اند. برخی از نویسندگان آنها معتقدند که اروپا بیشتر از زمان قاجار ایران را غارت کرده است. آنها مرکز ثقل غرب را در آمریکا جستجو می‌کنند نه در اروپا، و آمریکا را قدرت برتر در آینده میانی می‌دانند. آنها معتقدند که ایرانیان باید قدرت بازیگران را بشناسند و قواعد بازی را رعایت کرده و درک صحیحی از محیط نظام بین‌الملل داشته باشند و خواستار گذار از اندیشه جنگ سردی هستند و معتقدند ایران نیز مانند روسیه، باید ایالات متحده را از داشتن دشمن محروم کند. در دستگاه معرفتی این افراد بهره‌گیری از مدرنیته، مقابله نکردن با دستاوردهای تمدن بشری، مقابله با بحرانهای اقتصادی و رعایت آزادی‌های اساسی جایگاه ویژه‌ای دارد. به نظر آنها همانگونه که آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر به سمت امنیتی شدن و محدودیت آزادی مدنی در عرضه داخلی رفت، در ایران همین حادثه تکرار شده است و به همین خاطر، دموکراسی در داخل در دستور کار آنهاست. ضمن اینکه با توجه به منافع و امکانات محدود خواستار این هستند که ایدئولوژی اسلامی در چارچوب منافع ملی تعریف شود.

رفرمیست‌ها و اصلاح‌طلبان که در افکار عمومی ایران به از دست دادن فرصت متهم شده‌اند

اهمیت رابطه با غرب را درک می‌کنند. قبل از محور شرارت خواندن ایران به نوعی به نزدیکی با غرب و استفاده از فرصت به وجود آمده فکر می‌کردند. اما از قدرت و توانایی لازم برای این امر برخوردار نبودند. آنها به خوبی درک کردند که انتقال دولت به معنی انتقال قدرت در ایران نبوده و بدین خاطر نمی‌توانند تصمیمات کلان بگیرند. از یکپارچه نبودن رنج می‌برند و چون تصمیمات قاطع نمی‌گیرند مردم فکر کنند که رفرم به یک افسانه تبدیل شده و از آن به عنوان افسانه رفرم یاد می‌کنند. در کنار رفرمیستها، عمل‌گرایان را می‌بینیم که به دیپلماسی پنهان اهمیت می‌دهند و حتی پس از محور شرارت و در دوران گذار معتقدند که دیپلماسی آشکار با توجه به تلاطمی که جامعه ایران دارد امکان‌پذیر نیست. یکی از عقاید محوری آنها این است که هنوز ما نتوانستیم بسترهای فرهنگی لازم را برای مردم ایران آماده کنیم. نگرانی عمده آنها بیشتر از گروههای تندرو جامعه است. تفاوت اینها با رفرمیستها این است که آنها دولت را به عنوان یک موسسه اقتصادی بزرگ در نظر می‌گیرند ولی رفرمیستها آن را به سطح یک موسسه فرهنگی فرو می‌کاهند.

منطقه‌گرایان بیشتر به دوراندیشی در رفتار منطقه‌ای ایران اهمیت می‌دهند. آنها معتقدند که ایران نباید هیچ اقدام شتابزده‌ای در منطقه انجام دهد و نباید کاری کند که واکنش ایالات متحده را علیه خود برانگیزد. به کشورهای اسلامی منطقه تمایل دارند و سعی می‌کنند تعریفی از حزب... ارائه کنند که در شمول تروریسم قرار نگیرند. بنابراین سعی وافر دارند تمایزی بین مقاومت و تروریسم ایجاد کنند.

ژئوپلیتیک‌گرایان این نکته را به عنوان مفروض در نظر دارند که ایران دارای ارزش ژئوپلیتیک خاصی است. شاید کمتر کشوری در منطقه به اندازه ایران اهمیت ژئوپلیتیکی داشته باشد ولی برای آنها مهم این است که چه کسانی می‌خواهند از این اهمیت ژئوپلیتیکی برای ارتقای توان ملی ایران استفاده کنند؟ چه کسانی می‌توانند از اندیشه‌های رهبر فقید ایران باز تفسیری مبتنی بر اجتهاد و منطبق با شرایط جدید انجام دهند؟ آیا هر کسی می‌تواند این را انجام دهد؟ به نظر آنها این کار نیازمند پایگاه و وزن بیشتری است. ایران هرگز نمی‌تواند به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیکی بی‌طرف باشد، و باید در یک طیف قرار بگیرد. خطر اساسی در نظر اینها این است که بسیاری از اعراب تلاش می‌کنند (از جمله در اجلاس بیروت) تا ایران به جای عراق مورد تهاجم ایالات متحده آمریکا قرار بگیرد. بنابراین نباید از سوی ایران عملی انجام پذیرد که دستمایه هدف مذکور باشد. باید توجه داشت که عراق تنها رژیمی است که هیچ‌کس حاضر نیست در کنار آن قرار بگیرد و با آن اظهار همدردی کند ولی همه مردم دنیا تمایل دارند که در کنار ملت عراق قرار بگیرند. دموکراسی‌های هیچ‌گاه با یکدیگر نمی‌جنگند و ایران کشوری دموکراتیک است. برای اینکه ما مورد هدف آمریکا قرار نگیریم تنها راه ما این است که دموکراسی (دینی) را تقویت کنیم و به مردم

ایران احترام بیشتری بگذاریم. اگر بتوانیم دموکراسی و آزادی‌های سیاسی را به مردم اعطاء کنیم و همچنین بتوانیم بحرانهای اقتصادی را حل نمایم بسیاری از مشکلات فراروی جامعه از بین خواهد رفت.

آخرین دیدگاهی که مطرح کردیم بنیادگرایان هستند، تاثیر آنها در گذر زمان رو به افول نهاده است و بعد از ۱۱ سپتامبر، آنها با فرمایش رهبری مبنی بر اینکه کسی نباید کوچکترین خطایی انجام دهد بیشتر تحت تاثیر قرار گرفتند. غرب‌ستیزی، نفی قدرتها، بی‌توجهی به همکاری بین‌المللی، قبول نداشتن مشروعیت نهادهای بین‌المللی، تفکر انقلاب جهانی، انقلاب مستمر و توسل به اصول ایدئولوژیک از اصول اینهاست. باید توجه کرد که تمام این اندیشه‌ها مهم هستند و هر یک برای یک مقطع خاصی کارکرد دارند ولی در هر عصری هر نیرویی می‌تواند نقش خاص خود را بازی کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استراتژی آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران و عراق در گفتگو با دکتر داوود هیرمیداس باوند

فصلنامه: آقای دکتر باوند! به نظر جنابعالی دلایل آمریکا از حمله

احتمالی به عراق چیست؟

داوود هیرمیداس باوند: آمریکایی‌ها معتقدند به دلیل این که هنوز عراق خصوصیت جالش‌گری داشته و اهداف توسعه‌طلبانه را دنبال می‌کند و به هیچ وجه پایبند به تعهدات دو جانبه و چندجانبه و قواعد و هنجارهای بین‌المللی نیست و از سلاحهای کشتار جمعی حتی علیه شهروندان استفاده می‌کند، لذا پدیده‌ای است که موجب دغدغه و نگرانی هم برای کشورهای منطقه و هم برای مردم خودش است. در واقع، برنامه عراق برای آمریکا برنامه نیمه‌تمامی بوده که باید به پایان می‌رسید، به ویژه اینکه بنیانهای نظامی عراق که در جنگ با ایران از سوی شرق و غرب مستحکم شده بود اینک باید عقیم شود. بدین ترتیب، مسأله حمله به عراق جدی است و هرچند به دلیل تحولات منطقه‌ای تا حدودی به تاخیر افتاد، لیکن به احتمال زیاد در آینده‌ای نزدیک این حمله صورت خواهد گرفت.

فصلنامه: با توجه به اینکه عراق یک کشور عربی است، نقش

اعراب را درباره تحولات منطقه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

باوند: سوابق نشان داده است که هرچند کشورهای عربی در قالب اتحادیه عرب یا شورای همکاری خلیج فارس با هرگونه اقدام نظامی علیه کشورهای عربی (که بیشتر منظور عراق بوده است) مخالفت کرده‌اند، لیکن وقتی آنها با این واقعیت روبرو می‌شوند، غیر از انتقادات روزنامه‌ای و برخی نظاهاات محدود هیچ موضع قاطعی اتخاذ نمی‌کنند. بخصوص عربستان و امارات که در قضیه طالبان و القاعده تا حدودی به انفعال کشیده شده‌اند و یا حتی برخی کشورهای عربی نظیر کویت که امنیت خود را در گرو تجزیه عراق و ایجاد یک منطقه حایل می‌دانند. سایر کشورهای عربی مثل مصر عکس‌العمل خاصی نشان نخواهند داد و در کل، باید گفت اتحادیه عرب وحدت و همبستگی لازم برای چنین اتحادیه‌هایی، را ندارد.

فصلنامه: در صورت وقوع تهاجم، این حمله چه تاثیری بر مناطق سه گانه مرکزی، پرواز ممنوع شمال و جنوب عراق خواهد داشت؟ آیا احتمال تجزیه عراق وجود دارد یا خیر؟

باوند: در مورد آینده عراق همیشه سه نگرش وجود داشته است. یک نگرش حفظ تمامیت ارضی عراق است، دیگری ایجاد یک نظام فدرال دموکراتیک و نگرش سوم، احتمال تجزیه به خصوص در مناطق شمالی و جنوبی است که البته احتمال تجزیه ضعیف ترین سناریو است. در این زمینه کردها مواضع مختلفی دارند. بعضی از کردها از وضع موجود (وجود یک صدام کنترل شده که دخالتی در امور نداشته و ۱۳٪ درآمد نفتی را نیز به آنها اختصاص دهد. به علاوه این که آنها روزانه ۲ میلیون دلار قاچاق نفت به ترکیه دارند)، دفاع می کنند. عده‌ای نیز اگر قرار باشد تغییراتی صورت پذیرد، خواهان یک نظام فدرال دموکراتیک هستند که این موضع را بارها، هم مسعود بارزانی و هم جلال طالبانی ابراز داشته‌اند. گروهی دیگر خواهان یک خودگردانی بسیار قوی هستند که به خودمختاری نزدیک است، لذا خواهان انضمام کرکوک به قلمروشان هستند. در اینجا موضع همسایگان نیز مهم است. ترکیه از ابتدا یک خط مشی دوگانه داشته است؛ از یک طرف تجزیه عراق را نمی‌خواهد و از طرف دیگر باید توجه داشت که، در شمال عراق نفوذ مسلطی داشته (هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ کنترل بر آن منطقه)، و خواهان ایجاد یک نظام کاندیمینیوم یعنی سیستم اداره مشترک همراه با سرمایه‌گذاری و مشارکت است.

عربستان سعودی نیز مایل نیست در نظام آینده، شیعیان عراق جایگاه مسلطی داشته باشند. ولی کویت، امنیت خود را در تجزیه عراق و در واقع ایجاد یک حائل امنیتی با بغداد می‌بیند. و در صورتی که امکان آن نباشد خواهان نظامی است که تضمین‌هایی برای امنیتش بدهد.

ایران، چه قبل و چه بعد از انقلاب، اعلام کرده است که با تجزیه عراق موافق نیست ولی هیچ‌گاه بر روی استراتژی‌های بدیلی نظیر ترکیه حساسی باز نکرده است. مثلاً اگر فدراسیون تبدیل به کنفدراسیون شود ایران در برابر احتمالات هیچ برنامه‌ای ندارد. بهر حال در شرایط کنونی ایران تمایل دارد در حکومت آینده عراق شیعیان جایگاه موثری در ساختار سیاسی پیدا کنند. ولی شیعیان و مجلس اعلای عراق می‌دانند که سرنوشت‌شان در گرو همکاری با آمریکا است لذا بر آن شده‌اند تا قدری خودشان را از ایران دور کنند و به آمریکا، ترکیه و کویت نزدیک شوند. به همین دلیل در مذاکراتی که در استانبول و واشنگتن برگزار شد حضور موثری داشتند و این مطلب را القا کردند که اگر در ایران پایگاهی دارند بدلیل وضع اضطراری و از روی ناچاری است. در هر حال، به نظر من آمریکا اجازه نخواهد داد شیعیان قدرت مسلط شوند. البته اگر آنها قدرت مسلط شوند بیش از آن که احساسات شیعی داشته باشند، احساسات عربی دارند و اگر حکومت را در دست

گیرند، قرار نیست نظیر ایران راه ایجاد یک حکومت مذهبی را در پیش گیرند بلکه سعی می‌کنند نظام، سکولار باشد که هم مقتضای ساختار جامعه عراق است و هم با منطق تغییرات منطقه سازگار است و هم این که دوری از ایران را به عنوان یک نقطه مثبت ارزیابی می‌کنند. حال فراتر از این حتی اگر یک حکومت صددرصد شیعی در عراق استقرار یابد، بعد از یک ماه عسل کوتاه، اولین برخوردش با ایران خواهد بود و این تجربه را در روابط چین با شوروی سابق، ویتنام با چین، کامبوج با ویتنام و... شاهد بودیم که در نهایت این کشورها که همه سوسیالیست بودند به مبانی و ریشه‌ها تاریخی خود بازگشتند و حتی به تخاصم نظامی علیه یکدیگر پرداختند. مثال دیگر در این زمینه حزب بعث عراق و سوریه است که ایدئولوژی واحدی دارند ولی بیشترین درگیری را نیز با هم دارند.

فصلنامه: جایگاه و نقش ایران را در این قضیه چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به نظر شما آیا این فرصت است یا تهدید؟ چنانچه فرصت باشد، چگونه باید از این فرصت بدست آمده، استفاده کرد؟

باوند: ما از حکومت بعث عراق صدمات انسانی و اقتصادی شدیدی دیده‌ایم و هنوز نیز حکومت صدام پایند به تعهداتش نیست و اگر فرصتی بیاید به سرعت تغییر موضع می‌دهد. لذا تغییر حکومت عراق از نظر منافع ملی، به نفع ایران است، همانند برکناری طالبان در افغانستان. البته این را هم باید ذکر کرد که آنهایی که در عراق جدید حاکم خواهند شد، خواهان تغییراتی در ایران می‌شوند و اگر ایران آن تغییرات را نپذیرد آنها با حمایت آمریکا به فشارهای داخلی و خارجی متوسل شده درصدد این تغییرات برخوانند آمد. البته، در ایران بعضی‌ها یک صدام کنترل شده را به یک حکومت دموکراتیک ترجیح می‌دهند ولی باید دانست که در هر حال حکومت صدام نمی‌تواند پایدار باشد و لذا حکومتی دموکراتیک بر اساس مقتضیات جامعه عراق مستقر خواهد شد.

دگرگونی در عراق یک فرصت جدید به ایران خواهد داد که می‌تواند از آن استفاده بهینه کند، به چند دلیل؛ یکی اینکه درآمدی باشد برای حل مشکلات با آمریکا و خروج از گروه کشورهای محور شرارت. در واقع، ایران در راستای منافع ملی خود باید نوعی همسویی با آمریکا در پیش بگیرد نه اینکه مثل قضیه افغانستان کج‌دار و مریز رفتار کند و در عین دادن تسهیلات، به علت خط‌مشی‌های متخذه، دست‌آوردی برای خود نداشته باشد و فرصتها را تبدیل به مانع کند. ایران باید در این قضیه موضع بی‌طرفی اتخاذ کند اما بی‌طرفی فعال نه بالعکس. چون بی‌طرفی انفعالی بدترین شکل قضیه است و بدتر از آن اینکه نوعی موضع‌ظاهری اعتراض‌آمیز توأم با مخالفت در

پیش گیرد که به نظر من این موضع بدترین شکلی است که ممکن است در دیپلماسی اتخاذ شود. ما بایستی از این فرصت استفاده نموده و راه تنش زدایی را در پیش بگیریم. آنها می‌خواهند از فضا، آب و خاک و نیز از همکاری اطلاعاتی، تدارکاتی، امداد رسانی ایران بهره ببرند که این همکاری می‌تواند خیلی موثر باشد. به هر حال شاید این نزاع آخرین فرصتی باشد که بتوان در جهت منافع ملی از آن بهره‌برداری کرد. همه کشورهای منطقه در پی آنند تا دیپلماسی خود را بر اساس این واقعیت تنظیم کنند حتی سوریه؛ لذا باید از این فرصت استفاده شود.

فصلنامه: با توجه به نظم جدید در حال شکل‌گیری، به نظر شما سیستم مهار دو جانبه که ایران و عراق را در برابر یکدیگر قرار می‌داد، چه شکلی می‌یابد و دیگر اینکه آیا آمریکا بعد از عراق قصد حمله به ایران را دارد؟

باوند: آمریکا برای ایجاد یک توازن در منطقه این دو کشور را در مقابل یکدیگر قرار می‌داد تا هر دو را تحت کنترل و مهار خود داشته باشد. بنابراین وقتی حکومت عراق عوض شود این مسائل تا حدودی منتفی می‌شود. زیرا تغییر حکومت عراق یک فضای جدیدی را در منطقه ایجاد خواهد کرد و آمریکا با این کار (اتمام کار نیمه تمام) افکار عمومی خود را تسکین خواهد بخشید و برنامه مبارزه با تروریسم بین‌المللی را تا حدودی اجرا شده قلمداد کرده و در واقع با نشان دادن قاطعیت خود حدودی قانع شده و دیگر در طلب این نخواهد بود که وارد یک سلسله عملیات نظامی بعدی علیه ایران شود. لذا معتقدند که همین تغییر نظام در عراق، تاثیرش را در دیگر کشورهای همسایه خواهد گذاشت. استقرار یک نظام دموکراتیک در عراق بر همه کشورها اثرگذار خواهد بود، مثلاً عربستان و دیگر کشورهای عربی دستخوش بحرانهایی خواهند شد و حتی در ایران نیز در درون مردم خواستهای اصلاح طلبانه تقویت خواهد شد. بهر حال جوی در منطقه حاکم خواهد شد که در جهت یک نوع برتری نظام سکولاریسم خواهد بود و منطقه دیگر پذیرای نگرشهای بنیادگرا و نیز حکومتهای دیکتاتوری نخواهد بود.

تهدیدات آمریکا علیه ایران؛ زمینه‌های داخلی و شیوه‌های تدبیر بحران در گفتگو با دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی

فصلنامه: جناب دکتر آقای دهقانی به نظر جنابعالی علت طرح عنوان

«محور شرارت» از سوی جرج بوش چیست؟ و این طرح چه اهدافی را

در خصوص جمهوری اسلامی ایران دنبال می‌کند؟

سیدجلال دهقانی فیروزآبادی: نوع روابط ایران و آمریکا و ماهیت آن طی ۲۳ سال گذشته تغییر چندانی نداشته است. علیرغم فراز و فرودهایی که در روابط ایران و آمریکا شاهد بودیم این مسأله ماهیت خود را با شدت و ضعف‌هایی حفظ کرده است. اما پس از ۱۱ سپتامبر و ایجاد نوعی اتحاد طبیعی بین ایران و آمریکا در افغانستان فرصتی فراهم شد که دو کشور مسائل و مشکلات چندین ساله خودشان را حل کنند. اما در همان موقع هم بسیاری معتقد بودند (و حتی مقامات آمریکایی هم به صورت تلویحی اشاره می‌کردند) که این اتحاد طبیعی بین ایران و آمریکا به معنای پایان پذیرفتن اختلافات ایران و آمریکا نیست. بسیاری از تحلیلگران نیز معتقد بودند که در آن زمان شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاب می‌کرد که آمریکا سطح تنش با ایران را کاهش دهد. اما از همان موقع پیش‌بینی می‌شد که پس از حل مسأله افغانستان، آمریکا سیاست معمول و سابق خود را به گونه‌ای ادامه دهد. در حال حاضر نیز شاهدیم که این پیش‌بینی‌ها درست از آب درآمد. طی چند هفته، یک سلسله حوادثی رخ داد که نشان می‌دهد مواضع جرج بوش اتفاقی و تصادفی نبود، این مواضع در چهارچوب یک طرح، استراتژی و سناریوی از پیش تدوین شده‌ای بوده که بتدریج برگه‌هایی از آن (که نوشته شده بود) خوانده می‌شود.

این بازی و سناریو با اتهام علیه ایران مبنی بر ارسال کشتی حامل اسلحه و تجهیزات به فلسطین شروع شد (منظور همان کشتی کارین A است که بوش بعد از گذشت حدوداً یک هفته شک و تردید سرانجام اعلام کرد: که من دارم به این نتیجه می‌رسم که ایران واقعاً این کشتی را فرستاده و بعدها دیک چنی آن را صراحتاً اعلام کرد) حدود یک هفته بعد از مسئله کشتی کارین A، بوش ایران را متهم به دخالت در امور داخلی افغانستان، بی‌ثبات کردن دولت افغانستان و پناه دادن به اعضای القاعده کرد. چند روز بعد، آمریکا سه شرکت چینی را که با ایران مبادلات تجاری داشتند به این بهانه که تجهیزات شیمیایی به ایران می‌فرستند، تحریم کرد. هم‌زمان مجدداً مسئله دخالت ایران در انفجارهای آرژانتین مطرح شد و در محافل بین‌المللی و آرژانتین این گونه ادعا شد که ایران در این انفجارها دست داشته است، منتهی در زمان کارلوس منم، ایران به او رشوه داده

تا اعلام کند که ایران در این حادثه دست نداشته است.

آخرین برگ از این سناریو همان تهدیدات بوش بود؛ و نام بردن از ایران، عراق و کره شمالی به عنوان محورهای شرارت که مقایسه‌ای بود بین این سه کشور با سه کشور آلمان، ایتالیا و ژاپن در جنگ جهانی دوم، این، یک قیاس تاریخی و شبیه‌سازی جنگ جهانی دوم با تحولات امروز دنیا بود. آمریکا با این سناریوسازیها، می‌خواهد همان نظم و نسقی را در نظام بین‌الملل حاکم سازد که آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم در صدد آن بود و تا اندازه‌ای نیز توفیق داشت. اما از آنجا که نظم و نسقی که آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم در انداخته بود تا سال ۱۹۹۱، یعنی تا زمان پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی استقرار داشت. پس استراتژی و سیاست خارجی آمریکا با یک خلاء تئوریک مفهومی مواجه شد. اگر چه در ابتدا سعی کردند بنیادگرایی را جایگزین کمونیزم کنند و نظم‌نویسی را مستقر کنند ولی به‌رحال موفق نشدند. اما، حادثه ۱۱ سپتامبر این فرصت را برای آنها مهیا کرد.

اما یکی از اهداف بسیار مهم طرح این ادعاها، تغییر رفتار خارجی ایران است، نه حمله نظامی به ایران، چون برای آمریکایی‌ها مهم این است که ایران دست از برخی رفتارهایش که از نظر آنها نامطلوب است، بردارد. بنابراین لزوماً نباید هدف این تهدیدات را حمله به ایران تلقی کرد. مثلاً آمریکا در نظر دارد که ایران رفتار خودش را به ویژه در قبال صلح خاورمیانه تغییر دهد. بدین ترتیب، با طرح این اتهامات در پی این است که ایران را در موضع انفعالی قرار دهد و متعاقب آن امتیازاتی را در حوزه‌های دیگری، از ایران بگیرد، از جمله در قبال مسأله اعراب و اسرائیل؛

هدف دیگر آمریکایی‌ها در نظامی کردن اوضاع بین‌المللی در شرایط حاضر این است که، پس از پایان جنگ سرد، سیاست بین‌المللی تا اندازه‌ای از حالت سیاست اجباری^۱ به سوی سیاست اقتناعی حرکت کرد. در یک چنین فضای، بازیگران دیگری نیز هستند که می‌توانند در کنار آمریکا نقش آفرین باشند، مثل ژاپن و اتحادیه اروپا. به همین دلیل، آمریکایی‌ها نتوانستند سیاست آمریکا محوری خود را در دنیا پیاده کنند. بدین ترتیب در صدد بهانه‌ای بودند که بتوانند دوباره اوضاع بین‌المللی را کنترل کرده و رهبری جهان را به دست گیرند که نظامی کردن اوضاع بین‌المللی این فرصت را برای آمریکا ایجاد می‌کند.

هدف دیگری که می‌توان برای این ادعاها برشمرد این است که آمریکا در صدد ایجاد و استقرار یک نوع نظم هژمونیک در نظام بین‌الملل هست. حادثه ۱۱ سپتامبر این فرصت را ایجاد کرد که آمریکا بار دیگر برای ایجاد و استقرار یک نظم هژمونیک سلسله مراتبی به رهبری خود تلاش

نماید، و یک سیاست خارجی یک‌جانبه‌گرا را به جای یک سیاست خارجی چندجانبه‌گرا نشاناند. در طول دو دوره ریاست جمهوری کلینتون، آمریکا سعی می‌کرد که رفتارهای سیاست خارجی‌اش را در چهارچوب چندجانبه‌گرایی توجیه کند و هرگاه می‌خواست یک‌جانبه‌هم‌عمل کند حداقل یک صورت‌نمادین چندجانبه‌گرایی به آن می‌داد. اما بوش به محض این که رئیس‌جمهور شد اعلام کرد که آمریکا هیچ نیازی به چندجانبه‌گرایی ندارد و یک‌جانبه‌گرایی را جایگزین چندجانبه‌گرایی کرده است که اظهارات اخیر مقام‌های آمریکایی نیز آن را تأیید کرد.

فصلنامه: در مورد تهدیدات بوش علیه ایران، نمی‌توان گفت که شرایط

مساعد داخلی ایران زمینه‌ساز چنین تهدیداتی بوده است؟

دهقانی: متأسفانه طی چند سال اخیر، در سیاست داخلی ما به جای وفای ملی شاهد نوعی شقاق ملی بودیم و رقابت سیاسی که باید زمینه‌ساز یک نوع وحدت‌رویه‌ای در عرصه تأمین منافع و امنیت ملی شود؛ مرزهایش فراتر از منافع ملی رفته است. به نظر می‌رسد بسیاری از مواضع مبتنی بر منافع جناحی بوده و نه منافع ملی؛ که این امر سبب طرح ادعاهای آمریکا چه قبل از ۱۱ سپتامبر و چه بعد از آن است.

می‌دانیم که امنیت ملی دو وجهی است؛ یک وجه آن، آسیب‌پذیری‌های داخلی است و وجه دیگرش، تهدیدات خارجی است که بین این دو نسبت مستقیم وجود دارد. یعنی به هر میزان که آسیب‌پذیری‌های داخلی بیشتر شود تهدیدات خارجی نیز بیشتر خواهد شد. حتی در قبال تهدیدات خارجی یکسان، کشورهای مختلف، میزان متفاوتی از ناامنی را حس می‌کنند. این امر، به بدن انسان می‌ماند؛ دو انسان ممکن است در معرض هوای سرد قرار بگیرند آن بدنی که ضعیف‌تر است زودتر مریض می‌شود تا آن بدنی که قوی‌تر است. من معتقدم که اختلافات داخلی که خیلی از مواقع منافع جناحی در آن می‌چربید، آسیب‌پذیری‌های داخلی را افزایش داده و به تبع آن تهدیدات خارجی نیز افزایش یافته است.

طبیعتاً هر کشوری برای تأمین منافع و امنیت ملی خود، قبل از هر چیز نیاز به وحدت کلمه و وفای ملی دارد که درگیری‌های جناحی آن را تضعیف می‌کند. دومین تأثیر منفی این درگیری‌ها افت روحیه ملی است. روحیه ملی را میزان آمادگی یک ملت برای اولویت بخشیدن به منافع شخصی و گروهی تعریف کرده‌اند. یعنی تا چه اندازه یک ملت حاضر است منافع شخصی و گروهی خودش را فدای منافع ملی کند. بنابراین بسیاری از مردم اگر به این نتیجه برسند که این درگیری‌ها به جای این که هدفش منافع ملی باشد، منافع جناحی است حاضر نخواهند شد که منافع خودشان را فدای منافع شخصی و جناحی دیگران کنند و مهم‌تر از آن، این مسأله به سلب اعتماد عمومی

منجر شده و به تبع آن آسیب‌هایی متوجه ایدئولوژی مشروعیت بخش نظام خواهد شد. بنابراین آمریکائی‌ها ایران را به محافظه‌کار و اصلاح‌طلب تقسیم می‌کنند و برای بی‌اعتبار کردن اصلاح‌طلبان از اصلاح‌طلبان حمایت می‌کنند یا برای این که اصلاح‌طلبان را علیه محافظه‌کاران بشورانند از محافظه‌کاران انتقاد می‌کنند. در دوره اول تنش‌زدایی سیاست خارجی ایران، آنها دم از میانه‌رو و تندرو می‌زدند ولی آخرالامر به این نتیجه رسیدند که ایران، تندرو، میانه‌رو و رادیکال ندارد چون آنها، نه محافظه‌کاران را در راستای منافع خودشان می‌بینند و نه اصلاح‌طلبان را. ولی این زمینه‌ای است که بتوانند در قیاس ملی، از دیپلماسی Play off استفاده کنند؛ یعنی از یک گروه یا جناح علیه دیگری استفاده کنند. آنها می‌دانند که وقتی این دو گروه با هم درگیر شوند توانشان تحلیل خواهد رفت و وقتی این دو گروه تضعیف شدند آلت‌رناتیو سومی وجود نخواهد داشت؛ جز آن چیزی که خود آمریکا می‌خواهد.

فصلنامه: به نظر شما آیا تهدیدات آمریکا جدی است؟ در این

صورت کدام سناریوهای بدیل برای آن متصور است؟

دهقانی: برخی بر این عقیده‌اند که تهدیدات آمریکا خیلی جدی نیست، اما ما باید فرض را بر جدی بودن تهدیدات بگیریم. به نظر می‌رسد که تهدیدات جدی است و یک بلوف سیاسی محض نیست. ولی این حرف لزوماً به این معنا نیست که به ایران حمله خواهد شد. مثلاً؛ می‌توان کسی را تهدید کرد ولی این تهدید لزوماً براساس زور و قدرت و حمله نباشد.

تهدید می‌تواند از راه‌های مختلفی عملی شود: اولین چیزی که به ذهن می‌رسد یک تهاجم گسترده نظامی است. یعنی تصور کرد که آمریکا یک لشکرکشی عظیمی به ایران به راه بیاندازد و با ایران وارد جنگ شود. به نظر من، این سناریو غیر محتمل است. چون نه شرایط بین‌المللی و نه شرایط داخلی آمریکا و نه شرایط ایران هیچ‌کدام مناسب چنین سناریویی نیست و ما هم نباید از تهدیدات اخیر چنین تصویری داشته باشیم.

هم آمریکا و هم تحلیلگران اعلام داشتند که برخورد آمریکا با این سه کشور همانند برخورد با افغانستان نخواهد بود و برخورد با هر یک از اینها مشابه برخورد با دیگری نیز نخواهد بود. اما این که با هر سه کشور به نوعی برخورد شود؛ کسی منکر آن نیست.

سناریوی دیگر، حمله اسرائیل به رآکتور هسته‌ای ایران است که وزیر دفاع رژیم صهیونیستی نیز چند ماه قبل اعلان آن را کرده بود. به نظر من، این سناریو نیز غیر محتمل است. زیرا به این حمله جنبه اسلامی و ضداسرائیلی می‌بخشد و منجر به تحریک جهان اسلام و جهان عرب خواهد شد. همان طور که شواهد تاریخی در جنگ خلیج فارس نشان می‌دهد؛ آمریکا به اسرائیل اجازه

نخواهد داد که تلافی کند بلکه او را دعوت به خویشننداری خواهد کرد. به نظر آمریکا، نیازی به حمله اسرائیل به ایران نیست بلکه اقدام اسرائیل شرایط خاورمیانه را بغرنج‌تر و پیچیده‌تر خواهد کرد و آمریکا به هدفش نخواهد رسید.

سناریوی سوم، تشدید تحریم‌ها از طریق اعمال فشار به شرکای تجاری - اقتصادی ایران است که احتمال وقوع آن زیاد است؛ شبیه قانون داماتو اما با جدیت و شدت بیشتر. داماتوی اول را، بسیاری، از جمله اروپایی‌ها چندان جدی نگرفتند ولی این تهدیدات شاید زمینه‌ساز این شود که آمریکا به کسانی که با ایران تجارت دارند فشار آورده و تحریم‌ها را تشدید کند که احتمال آن بسیار زیاد است.

سناریوی چهارم این است که آمریکا به رآکتورهای هسته‌ای بوشهر و سایت‌های موشکی ایران حمله کند. این سناریو، در درجه دوم احتمال قرار می‌گیرد. یعنی اگر تحریم‌های اقتصادی جواب نداد ممکن است به موازات آن اقدام به چنین عملی شود.

سناریوی پنجم، می‌تواند تحمیل یک جنگ خارجی به ایران باشد، شبیه الگوی جنگ عراق با ایران. یعنی آمریکا یک کشوری را وادار کند که با ایران بجنگد. این کشور بی‌تردید غیر از اسرائیل خواهد بود. در صورت متحمل بودن این سناریو، ترکیه هم کشور ثالث نخواهد بود. زیرا ایران با ترکها اختلافات چندان جدی ندارد. بنابراین، بهانه این کار تنها در جنوب فراهم خواهد بود. یعنی مثلاً ممکن است جزایر سه‌گانه دوباره مطرح شود، و با این بهانه وارد مقابله شوند. اما در نهایت این سناریو نیز خیلی محتمل نیست.

فصلنامه: جمهوری اسلامی ایران باید در مقابل این تهدیدات چه

موضوعی اتخاذ کند؟

دهقانی: آن گونه که از شواهد برمی‌آید آمریکا در صدد برهم زدن بازی بین‌المللی است. برخی مقامات آمریکا می‌خواهند روابط بین ایران و آمریکا را وارد فاز نظامی کنند.

جمهوری اسلامی ایران، بعد از طرح گفت‌وگوی تمدنها و مسأله افغانستان اعتبار و حیثیت بین‌المللی خوبی پیدا کرد که به نظر آمریکایی‌ها باید به گونه‌ای این جایگاه و حیثیت را مخدوش کرد که این کار از راه نظامی و امنیتی کردن روابط امکان‌پذیر است. ایران باید مراقب باشد که در این دام نیفتد. چون آنها با این کارهایشان می‌خواهند ما هم جواب نظامی داده و آنها را تهدید کرده و مقابله به مثل کنیم. آنها می‌خواهند ایران را به یک بازی نظامی بکشند اما ایران باید به شدت مواظب باشد که این موضوع را غیرنظامی و غیرامنیتی کند نه این که بدان شدت بخشد. بنابراین، اگر بگوییم، آمریکا حمله کند ما منافع آمریکا را به خطر خواهیم انداخت و مانند آنها رجزخوانی

کنیم؛ اشتباه است. چون این عمل بر این تلقی استوار است که آمریکا قصد دارد در ایران نیرو پیاده کند و با این برداشت غلط به دامی می‌افتیم که آمریکایی‌ها پهن کرده‌اند. آمریکا در این شرایط می‌خواهد که ما نیز کشورها را تهدید نظامی کرده و منافع آمریکا را تهدید کنیم که آنها بگویند حرفهای ما راست بود.

در این موقعیت حساس، باید ابتکار عمل بیشتری به وزارت خارجه داد و مقامات لشگری را از مسائل دور نگاه داشت. مسؤولان سیاسی نیز باید روی جنبه‌های مثبت تأکید کنند و نه منفی. به عبارت دیگر، باید سعی کرد هرچه آمریکا تلاش می‌کند ما را یک دولت نظامی ناپای‌بند به موازین بین‌المللی و خشونت‌طلب جلوه دهد، عکس آن عمل شود. مثلاً بگوییم ما جنگ طلب نبوده و دنبال رویارویی نظامی نیستیم. این اولین پله‌ای است که باید سطح و میزان نظامی بودن موضوع را کاهش داد.

دوم، تأکید بر سیاست اقناعی است. یعنی به جای سیاست اجباری، دیپلماسی اقناعی در پیش گیریم. در دیپلماسی اقناعی اصل بر گفت‌وگو، مذاکره، قراردادهای بین‌المللی، و چندجانبه‌گرایی است. از آنجا که با آمریکا روابط نداریم نمی‌توانیم با آنها مذاکره مستقیم و گفت‌وگو داشته باشیم، لذا، باید کانال‌های جدیدی پیدا کرد. آمریکا می‌گوید ایران حامی تروریسم است. ما به جای این که بگوییم آمریکا خودش تروریست است، بگوییم ما تروریست نیستیم. به دنیا اعلام کنیم بیایید مراکز هسته‌ای ما را ببینید. افکار عمومی بین‌المللی را اقناع کنیم که این گونه که آمریکا می‌گوید ما نیستیم. این موضع‌گیری می‌تواند چند مکانیزم داشته باشد:

یک راه می‌تواند این باشد که ما از قوانین خلع سلاح بین‌المللی حمایت کنیم. مثل همین موضعی که در کنفرانس پاریس در مورد موشک‌های بالستیک گرفتیم؛ موضع‌گیری و عملکرد خوبی بود و مشاهده شد که اتحادیه اروپا نیز استقبال کرد. از طرف دیگر، در شرایط حاضر ما باید تأکید کنیم بر پای‌بندی جمهوری اسلامی ایران به معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و C.T.B.T، که روی هر دوی آنها می‌توان مانور داد.

راه دیگر اثبات ادعای ایران، نظارت آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای است. محور دیگر هم سازمان کنفرانس اسلامی است که می‌تواند به عنوان یک اهرم مورد توجه قرار گیرد؛ به ویژه در مورد تروریسم و صلح خاورمیانه. یعنی به جای این که به صورت یکجانبه در مورد تروریسم اعلام موضع کنیم، از کانال سازمان کنفرانس اسلامی به این کار اقدام نماییم؛ بدین صورت که، کشورهای اسلامی بیایند و تعریفی از تروریسم دهند و ما نیز همان را اعلام کنیم. در مورد مسأله فلسطین حداقل و کوچکترین مخرج مشترک ما با دیگران تأکید بر حقوق فلسطینی‌ها است، که ما آن را نیز می‌توانیم در کانال سازمان کنفرانس اسلامی قرار داده و آنجا لابی کنیم.